

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۲ اکتوبر ۲۰۱۶

## عاقبت گرگ زاده گرگ شود...

یکی از قدیمی ترین بحث ها به ارتباط شناخت انسان؛ شکل گیری و قوام شخصیت وی و چگونگی عیار ساختن رفتارهایش بوده که به نسبت وسعت ساحه و ابعادی را که شامل می گردد، از بیالوجی تا جامعه شناسی و از روانشناسی تا رفتار شناسی را از همان اعصار قدیم به خود مشغول ساخته، امروز خطوط کلی آن زیر عنوان روانشناسی تربیتی به بحث گرفته می شود.

این بحث به تناسب قدمت و سابقه ای که دارد، به همان اندازه هم باعث پراکندگی و پیدایش نظرات گوناگون در آن زمینه شده است که جهت اجتناب از طوالت بحث، به مثابه مشت نمونه خروار جمع آراء را که در خطوط کلی خود به سه قسمت تقسیم شده اند، بسیار مختصر معرفی داشته، به اصل بحث مورد نظر خواهم پرداخت.

دانشمندان علوم اجتماعی از همان روزگاران کهن تا امروز وقتی می خواهند به سؤال چگونگی پیدایش و رشد شخصیت یک فرد و همچنان رفتارهای فردی و اجتماعی آن فرد، پاسخی ارائه دارند، در کل سه طرز دید را معرفی می دارند، طرز دید تکیه کامل بر وراثت، طرز دید مطلق ساختن محیط اجتماعی و طرز دید تأثیرات متقابل هر دو عامل فوق در پیدایش و رشد شخصیت یک انسان.

آنهایی که نقش وراثت را در شکل گیری و رشد شخصیت انسان بالاتر از همه چیز می دانند، معتقدند که سرشت و خصلت هر انسان کاملاً منوط و وابسته به اصل وراثت بوده، به همان سانی که از یک درخت توت نمی توان، سیب حاصل گرفت، به همان سان هم از انسانی که وارث خبثت، دغا، غدر، خیانت و جنایت است، نمی توان انتظار داشت تا یک انسان سالم و مفید به جامعه و برخوردار از خصایص نیک انسانی به وجود آید.

این طرز دید گذشته از آن که بر مبنای طرز دید طبقاتی غالب در طول اعصار بین به اصطلاح حکماء و دانشمندان قدیم از موقعیت خاصی برخوردار بود، جم غفیری از ادباء و شعراء را نیز به حمایت از خود برانگیخته، تعداد شعرائی که این طرز تفکر را حمل و یا نمایندگی می نمودند، در جمع شعراء و ادبای زبان دری-فارسی کم نبوده و نیست چنانچه فردوسی به مثابه یکی از قدامی شعر و ادب دری-فارسی در زمینه می گوید:

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش برنشانی به باغ بهشت  
ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب  
سرانجام گوهر به کار آورد همان میوه تلخ بار آورد.

به عین معنا و مقصد فقط با ارائه مثال دیگر، "عبدالله هاتفی" خواهر زاده "جامی" می سراید:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاوس باغ بهشت  
به هنگام آن بیضه پروردنش ز انجیر جنت دهی ارزش  
دهی آبش از چشمه سلسبیل به آن بیضه دم دردمد جبرئیل  
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ برد رنج بیهوده طاوس باغ

به تأیید همین موضع در گلستان سعدی می خوانیم:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس

نقطه مقابل چنین طرز دیدی، کسانی قرار داشتند که نقش محیط اجتماعی را در شکل گیری و پرورش شخصی افراد عمده ساخته، معتقد بودند که در صورت تغییر شرایط اجتماعی یک انسان حین پرورش، شخصیت آن انسان هم خلاف شخصیت پدر و مادرش شکل گرفته، به موازات رشد ذهنی آن طفل تحت تأثیر شرایط اجتماعی- تربیتی مطلوب، می توان از فرزند یک انسان جانی و خیانتکار، یک انسان سالم و مفید به جامعه تربیت نمود. در تأیید این موضع باز هم چند بیت از سعدی ارائه می داریم:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کعبه روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

بحث مؤثریت و نقش برتر وراثت و محیط اجتماعی نه تنها به همین دو طرز دید مطلق گرایانه محدود نماند و به هزاران دانشمند علوم اجتماعی و روانشناسی، با جدیت تمام ابراز داشتند که آن دو عامل بدیل یک دیگر نبوده، بلکه در هر انسانی به مثابه مکمل همدیگر عمل نمایند و به همین سان دانشمندانی عرض وجود نمودند که در اساس به دنبال ریشه "مؤثرات محیط اجتماعی" رفته، نقش محیط اجتماعی را در پرورش نسل های گذشته یک انسان نیز از قلم نینداختند، بلکه با پیدایش "اتحاد شوروی" و دید حاکم مبارزه علیه تلقیات و برداشت های طبقاتی در ادوار مختلف، و برجسته ساختن این عده از دانشمندان محیط اجتماعی، مدافعان امپریالیزم که سوگند خورده بودند تا در تقابل با افکار دانشمندان شوروی اگر لازم باشد حتما منکر انسانیت خود هم بگردند، چنان به وراثت و تأثیرات شگرف آن چسبیدند، تو گوئی برای اینها اساساً محیط اجتماعی وجود خارجی نداشته، می توانند به اساس انتقال جنیتیک، از نطفه آبنشین، در درون جنگل های آمازون، بدون هیچ گونه تماسی با سایر انسانها، آبنشین دیگری به وجود بیاید. در اینجا بحث شبیه سازی که در مورد گوسفند عملی شده، مطرح نیست.

تا جایی به روانشناسی تربیتی به مثابه علمی که امروز جایش را در اکثر نهاد ها و مؤسسات علمی و تحقیقاتی باز نموده، همان طوری که قبلاً نیز تذکر دادم، این دو عامل نه تنها بدیل و نافی همدیگر نیستند و نباید شمرده شوند، بلکه مکمل یک دیگر بوده، از دید فلسفی، حیثیت عامل درونی و شرایط بیرونی را در رشد و تکامل یک پدیده، ایفاء می نمایند. یعنی اگر از جانبی جهت پرورش یک شخصیت، موجودیت یک نطفه سالم، از منظر بیولوژیک نه رفتار شناسی- یک ضرورت انصراف ناپذیر وجود دارد، برای پرورش سالم آن نطفه- سالم از دید رفتار شناسی نه بیولوژیک- محیط اجتماعی سالم نیز مورد نیاز می باشد.

حال به اجازه شما خواننده عزیز و با حوصله، بر می گردم به عنوان مقاله و ادامه آن:

وقتی دو هفته قبل از طریق تلویزیون طلوع اطلاع حاصل نمودم که قرار است به تاریخ ۲۷ سپتمبر مصاحبه ای با "حبیب الرحمان حکمتیار" پسر "گلبدین" منتشر گردد، با آن که تقریباً مطمئن بودم که فرزند "گلبدین" تافته جدا بافته ای

نیست که از پدرش متمایز باشد، زیرا از نطفه یکی از جلادان چهار دهه اخیر شکل گرفته و بر بالای خوان همان پدر جنایتکار تغذیه و در محیط پرورشی که آن قاتل بیرحم برایش به وجود آورده پرورش یافته است، باز هم می خواستم ببینم، وقتی داعیان اسلام سیاسی، اطفال شان را پرورش داده، می خواهند به جامعه معرفی بدارند، آیا این منطق و ذکاوت را دارند تا از همان آغاز کوهواره جنایات خودشان را بر دوش فرزندان شان نگذاشته، آنها را نیز به جامعه جنایتکار و قاتل معرفی نمایند و یا خیر؟

مصاحبه که بهتر است آن را "تربییون سخنرانی به منظور حبیب الرحمان" نامید تا مصاحبه، از آغاز الی ختم در همان مجرائی ادامه پیدا نمود، که "گلبدین" و حامیانش می خواستند، بدان معنا که "حبیب الرحمان" به وسیله تلویزیون طلوع به بینندگان معرفی شد تا هرگاه "گلبدین" نباشد، جانشینش از قبل معلوم باشد.

در این مختصر نمی خواهم راجع به مسایل شخصی و خانوادگی "گلبدین" و مادر "حبیب الرحمان" بحث نمایم که آیا از مادر افغان است و یا از همسر دوم "گلبدین" که یک تن از کارکنان تربین جواسیس "آی. اس. آی" می باشد، از مجموع مصاحبه دو نکته را بیشتر متبازر می سازم، باشد دیگران که وقت و توانائی بیشتر دارند، بر سایر نکات آن روشنی بیندازند.

نخستین نکته قابل توجه پاسخ صریح "حبیب الرحمان" به تقاضای چند روز قبل از مصاحبه "سیما سمر" به اصطلاح رئیس "کمیته مستقل دفاع از حقوق بشر افغانستان" بود. زیرا زمانی که خبرنگار با عجز تمام سؤال "سیما سمر" را تکرار نموده پرسید، "آیا حزب اسلامی حاضر است تا به خاطر وقایع دهه نود از مردم عذر خواهی نماید؟" پسر "گلبدین" که صد در صد نشان پدر را در بی حیائی، پر روئی و خود را همیشه ذبیح دانستن حمل می نمود، با بسیار صراحت پاسخ داد:

"حزب اسلامی کاری نکرده تا از کسی معذرت بخواهد"

راستش را بخواهید این همان انتظاری بود که می شد از فرزند "گلبدین" انتظار داشت.

به ارتباط این سؤال و پاسخ آن باید نوشت:

اولاً در نفس سؤال قید زمانی دهه ۹۰ بدان معناست که با حزب اسلامی در دهه های بیشتر و بعد از آن عملی انجام نداده که قابل پوزش باشد و یا این که مقاطع قبل و بعد از دهه ۹۰ و خونهایی که به وسیله این قاتل بیرحم ریخته شده است، ارزش نداشته تا از آن یاددهانی صورت گرفته و "گلبدین" به ناگزیر می باید بابت آن از مردم پوزش بخواهد. در حالی که واقعیت تاریخی چنین نبوده و نیست. زیرا "گلبدین" گذشته از این که در زمان ریاست جمهوری "داوود خان" به مثابه چماق دست دولت پاکستان، خونهای چندی را در افغانستان ریخته، با تهدید از جناح راست، "داوود" را هر چه بیشتر به دامن روسها انداخته، امکان گسترش نفوذ روسها را در افغانستان فزونی بخشید، از آغاز حاکمیت مزدوران روس بر افغانستان که موجی از فرار هزاران روشنفکر و مکتب خوان افغانستان را به پاکستان باعث گردید، با کشتن بیش از ۱۰۰۰ محصل و متعلم در قید زمانی سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ در پشاور، تهداب کوهواره جنایات بعدی اش را گذاشت.

جنایات "گلبدین" در تمام دوران مقاومت ضد اشغالگران روسی، به آنچه در پاکستان انجام می داد، محدود نگردیده در داخل افغانستان "حزب اسلامی" زیر حاکمیت "گلبدین" از همان آغاز با حمله های توطئه گرانه بر جبهات نبرد مستقل و خارج از حیطه نفوذ "اسلام سیاسی"، رزم آزادیخواهانه و بحق مردم ما را در مرداب "اسلام سیاسی" غوطه ور نمود. با آن که لست این نوع جنایات حزب اسلامی و شخص "گلبدین" دراز تر از آن است که در چنین مختصری بگنجد، همین قدر یادآوری می نمایم که تاراج غنند کوهی اسمار بعد از آن حاکمیت دولت دست نشانده کابل به وسیله

"دگرمن عبدالرؤف خان صافی" مطلقاً از بین رفته و غند با استقلال تمام آمادگی می گرفت تا به کمک مردم محل و تمام اقوام صافی، به طرف مرکز ولایت و از آنجا به طرف جلال آباد حرکت پیروزمندانه اش را آغاز نماید، به دستور شخص "گلبدین" به وسیله "قومندان کشمیر خان"، در واقع نخستین خنجر بیست که مردم دلیر افغانستان و آنهایی که می خواستند بدون اتکاء به پاکستان، ایران، امریکا و یا چین نبرد آزادیخواهانه شان را پیش ببرند، از پشت خوردند. از آن تاریخ به بعد، وظیفه افراد وابسته به "گلبدین" در تمام افغانستان، سرکوب مقاومت آزادیخواهانه و دامن زدن به جنگهای داخلی بود.

بر همین اساس از نظر من تمام جنایات حزب اسلامی و "گلبدین" را به دهه نود خلاصه نمودن گذشته از آن که به نحوی از "کیسه خلیفه بخشیدن" را تداعی می نماید، خود ظلمیست عظیم و در حد جنایت علیه مردم افغانستان. در ثانی پاسخ "حبیب الرحمان" که گویا حزب اسلامی کاری نکرده تا بابت آن معذرت بخواهد، گذشته از بی حیائی و زیر پای نمودن خون ده ها هزار افغانی که بر اثر شقاوت "گلبدین" این داعی "اسلام سیاسی" جان باخته اند، سیلی محکم بیست بر تاریخ و تاریخ نگاری. در غیر آن چطور می شود حد اقل خون ۶۵ هزار باشنده کابلی را که در جریان جنگ بین جناح های مختلف "اسلام سیاسی" یعنی بین "گلبدین"، "مزاری"، "صبغة الله مجددی" و "دوستم" در یک طرف و "ربانی"، "مسعود"، "سیاف" و دیگر همترازان شان در طرف دیگر، بر زمین ریخته است دید و خواند و دم از این زد که "حزب اسلامی" کاری نکرده، تا بابت آن معذرت بخواهد.

دومین نکته، تمامیت خواهی میراث برده "حبیب الرحمان" بود در قبال سوال چگونگی برخورد با شاخه های جدا شده از آن حزب. وقتی "حبیب الرحمان" ادعا نمود که ما همه یک حزب هستیم و چند حزب اسلامی وجود ندارد، هرگاه پای این نکته در میان نباشد که "گلبدین" در تمام مدت ۱۴ سال دو رویانه به قضیه برخورد نموده با قسمتی از حزب در کنار دولت دست نشانده از تمام امکات رفاهی امپریالیزم جنایتگستر امریکا بهره برده است و با بخش دیگر آن برای روز مبادا، نقش مخالف اشغال را بازی نموده است، باید نتیجه گرفت که "گلبدین" قبل از ورود از درب خانه، منشعبین حزب را از کلکین به بیرون پرتاب نموده، منکر هویت تمام آنها می گردد.

این مصاحبه گذشته از آن که نقش معرفی جانشین راستین "گلبدین" را به عهده داشت، در واقع پیام تهدید آمیزی را علیه تمام دشمنان حزب اسلامی نیز با خود داشت. بدان معنا که از پیری و چه بسا مرگ "گلبدین" زیاد خوشحال نباشند، زیرا "گلبدین" و خدایان استخباراتی وی، در جریان این سالها قادر شده، فرزندش را چنان پرورش دهند که در غیاب پدر بتواند تمام آن جنایات را بدون کمترین نقصانی، با شدت و حدت بیشتر دوام بدهد. زیرا وی "گرگ زاده ایست که با گرگها بزرگ شده است"